

ققنوسی در خاکستر

تاریخ ایران
عصر سلسله‌های متقارن
«سال‌های ۲۰۶ تا ۶۲۸ هـ ق»
«از حکومت مأمون تا تسلط مغول»

عباس اقبال آشتیانی

تصحیح و اضافات:

دکتر ایراندخت مرزبان



انتشارات محور

۵	پیشگفتار
	فصل اول: طاهریان و علویان طبرستان
۱۱	طاهریان
۱۲	خوارج
۱۶	علویان طبرستان
	فصل دوم: دیالمه آل زیار
۳۳	سرزمین دیلم
۳۵	مرداویج بن زیار
۴۶	وشمگیر و پسران بویه
۵۸	شاهزادگان دیگر آل زیار
	فصل سوم: دیالمه آل بویه
۶۱	پسران بویه‌ی ماهی‌گیر
۶۲	اوضاع دربار خلافت مقارن ظهور آل بویه
۷۹	دیالمه فارس
۹۲	دیالمه عراق و خوزستان و کرمان
۹۳	دیالمه ری و همدان و اصفهان
	فصل چهارم: صفاریان
۱۰۳	سیستان پیش از قیام یعقوب
۱۰۹	فتح هرات
۱۱۴	جنگ یعقوب با خلیفه
۱۳۵	امیرزادگان دیگر صفاری
	فصل پنجم: سامانیان
۱۴۱	پیدایش سامانیان
۱۵۲	امیرنصرو وقایع خارجی
۱۷۰	انقراض دولت سامانی
۱۷۱	وضع اداری و روش حکومت سامانیان
	فصل ششم: غزنویان
۱۷۹	ظهور غزنویان

۱۸۱	ابوالقاسم محمود بن سبکتکین
۱۸۶	فتح خوارزم و جرجانیه
۱۸۷	جنگ‌های محمود در هندوستان
۱۹۳	افکار و رفتار سلطان محمود
۲۱۰	سلاطین دیگر غزنوی

فصل هفتم: سلاطین غور

۲۲۱	سرزمین غور و جبال و فیروزکوه
۲۲۲	اصل و نسب غوریان
۲۲۷	غوریان و خوارزمشاهیان
۲۳۰	فتح هندوستان

فصل هشتم: سلاطین سلجوقی

۲۴۱	اصل و نسب سلاجقه
۲۴۴	فتح گرگان و طبرستان
۲۴۸	طغرل و دیالمنی کاکویه و آل بویه
۲۵۰	اوضاع دارالخلافه و آذربایجان و الجزایر در عصر طغرل
۲۵۸	پیروزی‌های البارسلان
۲۶۹	اسماعیلیه و ظهور دعوت جدید
۲۸۵	تجزیه‌ی دولت سلجوقی
۲۹۶	تاسیس دولت‌های قراختایی و خوارزمشاهی
۳۰۱	هجوم قبایل غز
۳۰۵	اوضاع خراسان پس از مرگ سنجر
۳۰۹	جنگ محمود با مسترشد خلیفه

فصل نهم: اتابکان و خوارزمشاهیان

۳۲۶	اتابکان آذربایجان
۳۳۲	خوارزمشاهیان
۳۴۵	سلطان محمد خوارزم‌شاه و ناصر خلیفه
۳۴۸	انقراض سلسله‌ی قراختائیان
۳۵۱	همسایه شدن مغول با ممالک خوارزمشاهی
۳۵۴	جلال‌الدین منکبری (آخرین سلطان خوارزم)
۳۵۷	منابع تحقیق
۳۵۸	فهرست اعلام

پیشگفتار

بعد از آن که بخش زیادی از ایران را سپاهیان اسلام فتح کردند در تمام دوره‌ی خلافت خلفای راشدین و امویان معمول چنین بود که حکامی از جانب والیان بصره و کوفه به ایران و ماوراءالنهر می‌آمدند و ایشان همه سرداری لشکر را نیز در عهده داشتند و کارشان علاوه بر اداره‌ی امور حوزہ‌ی فرمانروایی سرکوبی قیام کنندگان و جهاد با سرزمین کافر نشین مجاور بود و کمتر زمانی اتفاق می‌افتاد که چنین شغل مهمی بر عهده‌ی مسلمان غیر عربی نهاده شود. به همین جهت سرداران و والیان خلفای راشدین و اموی که همه عرب بودند و به این قوم تکیه داشتند، غالباً از قبایل عربستان جمع‌کشی را با خود می‌کوچاندند و در ایران ساکن می‌کردند که هم در موقع ضرورت یاور ایشان باشند و هم اسلام و آداب عربی را در مشرق منتشر سازند.

برخلاف این روش در عهد بنی‌عباس حکام مستقیماً از دارالخلافت مأمور می‌شدند و عنصر ایرانی در میان ایشان غالب بود چنان که ابومسلم مدت‌ها در عهد سفاح و منصور و فضل برمکی در عهد هارون و طاهر ذوالیمینین و حسن بن سهل سرخسی در دوره‌ی مأمون به این عنوان بعضی بر تمام و بعضی دیگر بر

قسمت مهمی از ایران فرمانروایی داشتند. این جماعت برخلاف حکام پیش از بنی عباس چون همه ایرانی بودند ایرانیان را گرد خود جمع می آوردند و مشاغل اداری و کشوری و دفتری را به ایشان می سپردند و به تقلید مرزبانان و اسپهبدان عصر ساسانی هریک درباری داشتند که در آن بسیاری از آداب ایران قدیم رفتار می شد و طبقه دیوانیان هم که در عهد ساسانیان زمام کارهای مهم کشوری را در دست داشتند بار دیگر روی کار آمدند و در بغداد نیز خلیفه عباسی به همین سیره می رفت و در حقیقت به غیر از مذهب اسلام و زبان عربی در دستگاه بنی عباس و حکام ایشان همه چیز از آداب و مراسم تشکیلات لشکری و کشوری و امور تمدنی ایرانی بود. این حرکت مانند ققنوسی را ماند که سعی در برآمدن مجدد از آتشی ظاهراً خاموش دارد.

اگر چه زبان عربی پیش حکام و والیان زبان کتابت و لغت رسمی بود و دیوان برای مکاتبه با دارالخلافه و امرای دیگر به آموختن و ورزیدن آن مجبور بودند، لیکن ساکنین بومی ایران با وجود قبول اسلام هیچ وقت از تکلم به زبان فارسی دست برنداشته و به حفظ آن و عمل به آداب ایرانی و تکرار سرگذشت ایرانیان قدیم و مرور شاهنامه ی سلاطین عجم پیوسته می کوشیدند. مخصوصاً در پشت کوه های البرز و نقاط دور دست سیستان و خراسان و ماوراءالنهر که یا از دستبرد عرب محفوظ مانده و یا از دارالخلافه دورتر بوده این روح

قومیت ایرانی زنده‌تر و قوی‌تر مانده بود و از این قوم مردم غیرتمندی که از استیلای عرب و حکام ستمکار ایشان، دلی خوش نداشتند هر وقت فرصتی دست می‌داد بر ایشان می‌شوریدند و زنده بودن ایرانی را به همه می‌نمایاندند.

کار ایشان پیوسته همین بود تا آن که در عهد مأمون به تأسیس سلسله و دست یافتن به استقلال توفیق یافتند و با تأسیس سلسله‌ی طاهری در سال ۲۰۶ مقدمه‌ای برای تشکیل سلسله‌های دیگر ایرانی و از میان بردن تدریجی سیادت و سلطه‌ی خلفای عباسی بغداد فراهم کردند.

این سلسله‌ها البته غیر از سلسله‌های ایرانی طبرستان است که به نام اسپهبدان یا نام‌های دیگر از همان ایام انقراض ساسانیان در پشت‌البرز پیوسته امارت می‌کرده و هیچ وقت چنان که باید فرمان‌خلفا را گردن نمی‌نهاده‌اند. سلسله‌هایی که از عهد مأمون به بعد در ایران تأسیس یافته دو طبقه‌اند: بعضی مثل علویان طبرستان و صفاریان و دیالمه‌ی آل بویه و آل زیاری به علت گرویدن به مذهبی غیر از مذهب رسمی خلفا یعنی تسنن مدعی خلیفه‌ی بغداد بوده و سیادت روحانی او را قبول نداشته‌اند.

دسته‌ی دیگر مثل سامانیان و غزنویان و سلاجقه چون بر همان مذهب خلیفه بودند او را بر خود امیرالمومنین می‌شناختند و بنام او خطبه می‌خواندند و در حقیقت خویشان را از جانب او مأمور و منصوب می‌دانستند. تمامی تلاش‌ها برای بازآفرینی تمدن و

فرهنگ و موجودیت ملی ایرانی هنوز در تنگنای کشمکش‌های خلیفه اسلامی بغداد با حکومت‌های منطقه‌ای در ایران نفس، نفس می‌زد، که هجومی دیگر، از سوی قبایل تازه نفس مغول تحت رهبری مردی مصمم و مدعی گسترش حاکمیت بر شرق و حتی بر جهان به نام «چنگیزخان» مجدداً هویت فرهنگی، سیاسی، اجتماعی مردم ایران را با خشنیت تمام مورد تهدید قرار داد. شرح تاریخ هجوم مغول خود کتابی دیگر است که توسط انتشارات محور به چاپ رسیده است.

این کتاب، تاریخ وقایع بین دو هجوم است. از سال ۲۰۶ قمری تا ۶۲۸ یعنی حدود ۴۲۲ سال. هدف مطالعات تاریخی آموختن از تاریخ است. شاید فنی‌ترین بخش تاریخ‌شناسی ایران همین مقطع باشد زیرا که از طرفی چگونگی برآمدن یک ملت را تعریف می‌کند و از سوی نقاط ضعف ملتی را که شرایطی فراهم شد تا تسلط مجدد مغولان را در پی داشته باشد.

به طور کلی تاریخ نویسان حکومت‌های تشکیل شده در مناطق مختلف ایران^(۱) که همزمان با یکدیگر با وجود استقرار حکومت اسلامی در بغداد می‌زیستن را حکومت‌های «متقارن» می‌نامند.



۱- طاهریان و علویان طبرستان، دیالمة آل زیار، دیالمة آل بویه، صفاریان، سامانیان، غزنویان، سلاطین غور، سلاطین سلجوقی، اتابکان و خوارزمشاهیان.